

ایوب باب 10

- 1 از زندگی سیر شده‌ام،
بنابراین می‌خواهم از زندگی تلخ و زار خود ناله و شکایت کنم.
- 2 خدایا محکومم مکن.
به من بگو چه گناهی کرده‌ام؟
- 3 آیا رواست که به من ظلم نمایی،
از مخلوق خود نفرت کنی
و طرفدار نقشه‌های گناهکاران باشی؟
- 4 آیا تو همه‌چیز را مانند ما می‌بینی؟
- 5 آیا زندگی تو مانند زندگی ما کوتاه است
- 6 پس چرا تمام گناهان مرا می‌شماری
و تمام خطاهایم را رقم می‌زنی؟
- 7 خودت می‌دانی که من خطایی نکرده‌ام
و کسی نمی‌تواند مرا از دست تو نجات بدهد.
- 8 تو مرا با دست خود آفریدی و شکل دادی
و اکنون می‌خواهی با همان دست مرا هلاک سازی.
- 9 به خاطر داشته باش که تو مرا از گل ساختی
و دوباره به خاک برمی‌گردانی.
- 10 تو به پدرم نیرو بخشیدی تا در رحم مادر تولیدم کند
و در آنجا مرا نشو و نما دادی.
- 11 با پوست و گوشت پوشاندی
و استخوانها و رگ و پی مرا به هم بافتی.
- 12 به من زندگی دادی و از محبت بی‌پایانت برخوردارم کردی
و از روی احسان زندگی مرا حفظ نمودی.
- 13 اما اکنون می‌دانم که در تمام اوقات
تو مخفیانه نقشه می‌کشیدی تا به من صدمه بزنی.
- 14 تو مراقب من بودی تا گناهی بکنم
و تو از بخشیدنم خودداری نمایی.
- 15 هرگاه گناهی از من سر بزند بلافاصله مرا جزا می‌دهی،
اما اگر کار درستی بکنم خیری نمی‌بینم.

شخص بدبخت و بیچاره‌ای هستم.

16 اگر سرم را بلند کنم،

مانند شیری به من حمله می‌کند

و با آزار دادن من قدرت خود را نشان می‌دهی.

17 تو همیشه علیه من شاهد می‌آوری

و خشم تو بر من هر لحظه زیادتر می‌شود

و ضربات پی‌درپی بر من وارد می‌کند.

18 چرا مرا از رحم مادر به دنیا آوردی؟

ای کاش می‌مردم و چشم کسی مرا نمی‌دید.

19 مثل اینکه هرگز به دنیا نیامده بودم،

از رحم مادر مستقیم به گور می‌رفتم.

20 از زندگی من چیزی باقی نمانده است،

پس مرا به حال خودم بگذار تا دمی آسوده باشم.

21 بزودی از دنیا می‌روم

و راه بازگشت برایم نیست.

22 به جایی می‌روم که تاریکی و ظلمت و هرج و مرج حکم فرماست

و خود روشنی هم تاریکی است.